



امام محمد سید احیاء التشریعت (۲)  
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي  
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي  
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي  
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي

نصرت الله آیتی \*

### چکیده

نویسنده کتاب *اصول مذهب الشیعة الامامية الاثنی عشریة* عرض و نقد که مدعی است شیعیان برای امام مهدی شأنی پیامبرانه قائلند و بر این باورند که او دین اسلام را نسخ می‌کند و شریعت جدیدی پی می‌افکند برای ادعای خود به روایات گوناگونی استناد جسته است. در این بخش از مقاله هشت دسته از روایات مورد نظر ایشان که به گمان ایشان حاوی هشت اشکال است نقل و سپس نقد و بررسی می‌شوند. در پاسخ به این شبهات فارغ از ارزیابی سندی روایات مورد استناد - که البته در جای خود باید پی‌گیری شود - به سه نکته اساسی اشاره می‌شود.

نخست این که برخی از این روایات مورد پذیرش هیچ یک از عالمان شیعی نبوده و نیست. دوم این که پاره‌ای از این احادیث با الفاظ و مضمونی مشابه در منابع اهل سنت نیز روایت شده است و سوم این که برخی از اشکالات نویسنده مورد نظر ناشی از گزینش معنی‌دار روایات و تغافل از سایر روایات مربوط بوده است در حالی که با توجه به مجموعه روایات می‌توان به معنای واقعی آنها بدون کمترین اشکالی پی برد.

### واژگان کلیدی

امام مهدی ، شبهات، ناصر قفاری، کتاب جدید، سیره قائم ، ختم نبوت، نژاد عرب.

## مقدمه

چنان که در شماره نخست این مقاله گذشت، برخی از نویسندگان وهابی معاصر و نیز برخی از روشن‌فکران، با استناد به پاره‌ای از روایات، از جمله روایاتی که به ظاهر بر تفاوت سیره امام مهدی با سیره پیامبر اکرم دلالت دارند، مدعی شده‌اند که به باور شیعیان، امام مهدی پیامبر جدیدی است که از آسمان ره‌آوردی تازه می‌آورد؛ او دین اسلام را نسخ می‌کند و شریعتی جدید، متفاوت با شریعت اسلام بر بشر عرضه می‌نماید. چنین باوری انکار اندیشه ختم نبوت است، در حالی که ختم نبوت از اعتقادات تردیدناپذیر دین اسلام به شمار می‌آید. آنان بر این اساس، معتقدند که شیعیان با وجود چنین باوری از دین خارج شده‌اند.

بخش‌هایی از مستندات ادعای یاد شده که ناصر القفاری آن را در کتاب *اصول مذهب الشیعة الامامية الاثنا عشریة؛ عرض و نقد* آورده، در شماره نخست طرح و نقد شد. در ادامه، مستندات نویسنده یاد شده طرح و نقد می‌گردد.

## شبیه چهارم

روایت زیر از دیگر احادیثی به شمار می‌رود که نویسنده یاد شده به آن خرده گرفته است:

إِنَّهُ يَحْكُمُ بِنِثَالٍ لَمْ يَحْكَمْ بِهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ: يَقْتُلُ الشَّيْخَ الزَّائِيَّ وَيَقْتُلُ مَانِعَ الزَّكَاةِ وَ يُوْرثُ الْأَخَ أَخَاهُ فِي الْأُطْلَةِ؛<sup>۱</sup>

[هنگامی که قائم قیام کند] برای سه چیز حکم صادر می‌کند که هیچ کس پیش از وی بدان حکم نکرده است: پیرمرد زناکار را می‌کشد، مانع زکات را به قتل می‌رساند و به برادر از برادری که در اظله (عالم ارواح) داشته ارث می‌دهد.

## نقد و بررسی

نخست، در پاسخ این سؤال که آیا واقعاً چنان که قفاری مدعی شده، این حدیث را عالمان شیعی پذیرفته‌اند و مضمون آن از اعتقادات شیعیان است یا خیر، باید گفت: مضمون این حدیث با اندکی تفاوت در این حدیث امام صادق منعکس شده است:

دَمَانٌ فِي الْإِسْلَامِ حَلَالٌ مِنْ اللَّهِ لَا يَقْضِي فِيهَا أَحَدٌ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَكَمَ فِيهَا بِحُكْمِ اللَّهِ لَا يَرِيدُ عَلَيْهَا بَيْتَةَ الزَّائِي الْمَحْصَنِ يَرْجِمُهُ وَ مَانِعَ الزَّكَاةِ يَضْرِبُ عُنُقَهُ؛<sup>۲</sup>

خداوند دو خون را حلال شمرده است که هیچ کس به آن قضاوت نمی‌کند تا این که خداوند قائم ما اهل بیت را برانگیزاند. پس چون خداوند بلندمرتبه قائم ما اهل بیت را برانگیزاند، او بدون این که شاهدهی بخواهد، در مورد آنها طبق حکم خداوند داوری خواهد کرد و زناکار محصن را سنگ‌سار خواهد نمود و کسی را که زکات نمی‌پردازد گردن خواهد زد.

- برخی از نویسندگان وهابی معاصر و نیز برخی از روشن‌فکران، با استناد به پاره‌ای از روایات،

- مدعی شده‌اند که به باور شیعیان، امام مهدی پیامبر جدیدی است که از آسمان ره‌آوردی تازه می‌آورد؛

نیز در پی افزودن این جمله به قرآن بود، اما از ترس چنین نکرده است. شافعی در *مسند* خود چنین روایت می‌کند:

عمر بن خطاب گفت: هش دارید که به سبب آیه رجم هلاک نشوید! مبادا کسی از شما بگوید ما حکم دو حد را در کتاب خدا نیافتیم؛ زیرا رسول خدا رجم کرد و ما نیز رجم کردیم. سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! اگر مردم نمی‌گفتند عمر به کتاب خدا چیزی افزوده، این جمله را در آن می‌نوشتیم: «الشیخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة» همانا این آیه را پیش از این، قرائت می‌کردیم.<sup>۱۵</sup>

بیهقی در *السنن الکبری* از عمر چنین روایت می‌کند:

هراس دارم زمان بر مردم بگذرد تا جایی که کسی بگوید ما رجم را در کتاب خدا نیافتیم و با ترک فریضه‌ای گم‌راه شوند که خداوند بلندمرتبه آن را نازل فرمود. همانا رجم حق است؛ اگر مرد محصن باشد و شاهد بر آن اقامه شود یا حمل وجود داشته باشد یا اعتراف باشد و ما در قرآن این چنین قرائت می‌کردیم: «الشیخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة» همانا رسول خدا رجم کرد و ما نیز پس از او رجم کردیم. این را بخاری در حدیث صحیحی از علی بن عبدالله و مسلم از ابوبکر روایت کرده است.<sup>۱۶</sup>

نووی در شرح جمله «فكان مما أنزل الله عليه آية الرجم» می‌نویسد:

مقصود از آیه رجم این آیه است: «الشیخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة». و این از آیاتی است که لفظش نسخ شده، اما حکم آن مانده است.<sup>۱۷</sup>

### ب) قتل مانع زکات

درباره حکم قتل مانع زکات، ابوبکر اولین کسی بود که در طول تاریخ اسلام عده‌ای از مسلمانان را به بهانه اجرای این حکم به قتل رساند. بخاری در این زمینه از ابوبکر چنین روایت می‌کند: چون رسول خدا رحلت نمود و ابوبکر جانشین آن حضرت شد و کسانی از عرب کافر شدند، عمر به ابوبکر

تفاوت عمده این دو حدیث در فقره سوم حدیث نخست وجود دارد که در روایت دوم نیامده است. از میان این دو حدیث کتاب‌های کافی،<sup>۳</sup> من لایحضره الفقیه،<sup>۴</sup> محاسن،<sup>۵</sup> وسائل الشیعة،<sup>۶</sup> مستدرک وسائل الشیعة،<sup>۷</sup> منتهی المطلب،<sup>۸</sup> حدائق،<sup>۹</sup> جواهر<sup>۱۰</sup> و... حدیث دوم را ثبت کرده‌اند؛ زیرا این روایت از نظر دلالت، از هر نوع ابهام و اشکال خالی است و علاوه بر عالمان شیعه، اهل سنت نیز به مضمون آن فتوا داده‌اند. اما کسانی چون کلینی، برقی، شیخ حر عاملی، علامه حلی و صاحب *جواهر* که حدیث دوم را در کتاب‌های خود آورده‌اند، از نقل حدیث نخست که مضمونی شبیه حدیث دوم دارد، سر باز زده‌اند و از میان عالمان شیعه فقط شیخ صدوق<sup>۱۱</sup> و نویسنده *مختصر بصائر الدرجات*<sup>۱۲</sup> و علامه مجلسی<sup>۱۳</sup> و میرزا حسین نوری این روایت را<sup>۱۴</sup> به نقل از شیخ صدوق، در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند. چنان که گذشت، علامه مجلسی و میرزا حسین نوری از زمره معتقدان به این روایت به شمار نمی‌روند، هم‌چنان که از نبودن این حدیث در *من لایحضره الفقیه* (کتاب فتوای ایشان) به اعتماد نداشتن ایشان به روایت مورد نظر می‌توان پی برد؛ البته اعراض دانش‌مندان شیعه از این حدیث، به دلیل وجود فقره سوم بوده، یعنی تقسیم ارث براساس خویشاوندی در عالم ارواح. با وجود این، چگونه قفاری مضمون این حدیث را از اعتقادات شیعه معرفی کرده و براساس آن مدعی شده که عالمان شیعه معتقدند امام مهدی شریعت اسلام را نسخ می‌کند و آن را تغییر می‌دهد؟

دوم آن که صرف‌نظر از حکم تقسیم ارث که از نبود آن در گفتار محدثان شیعه، نظر منفی آنان درباره این حکم را می‌توان دریافت، درباره دو حکم نخست یعنی قتل شیخ زانی و قتل مانع زکات باید گفت که عالمان سنی‌مذهب بیش از فقهای شیعه بر صحت این دو حکم تأکید کرده‌اند که پاره‌ای از کلمات آنان را در این زمینه نقل می‌کنیم:

### الف) قتل شیخ زانی

جمله «الشیخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة» پیرمرد و پیرزن چون زنا کردند، آن دو را حتماً سنگ‌سار کنید»، به باور اهل سنت، از آیات قرآن مجید بوده که چون لفظ آن نسخ شده، از قرآن حذف گشته، اما حکمش هم‌چنان باقی مانده است. عمر

گفت: «تو چگونه با مردم می‌جنگی با این که پیامبر فرمود: به من دستور داده شد که با مردم بجنگم تا این که لا إله إلا الله بگویند. پس کسی که چنین گفت، مال و جاننش محفوظ است، مگر به حقیقش و حساب او با خداست.» ابوبکر پاسخ داد: «به خدا سوگند با کسی که میان نماز و زکات فرق بگذارد خواهم جنگید؛ زیرا زکات حق مالی است و به خدا سوگند اگر زانوبند شتری را که به پیامبر دادند از من دریغ کنند، با آنها خواهم جنگید!» پس عمر گفت: «به خدا سوگند جز این نبود که دیدم خداوند سینه ابوبکر را برای جنگ گشود و دانستم که این کار حق است!»<sup>۱۸</sup>

نووی در شرح این حدیث می‌نویسد:

احتمالاً ابوهریره به اعتماد دانش مخاطبان نخواستسته تمام ماجرا را نقل کند؛ زیرا آنها کیفیت ماجرا را می‌دانسته‌اند. شاهد ما بر مختصر بودن حدیث ابوهریره این است که عبدالله بن عمر و انس این حدیث را با اضافه‌ای که ابوهریره آن را نقل نکرده، روایت کرده‌اند. در حدیث ابن عمر از رسول خدا چنین آمده است: «به من دستور داده شد که با مردم بجنگم تا این که لا إله إلا الله و محمد رسول الله بگویند و نماز بگذارند و زکات پردازند. چون چنین کردند جان و مالشان محفوظ است مگر به حق اسلام و حساب آنها بر خداست.» از استدلال ابوبکر و اعتراض عمر فهمیده می‌شود که آنها از حدیثی که ابن عمر، انس و ابوهریره هم‌راه با این اضافه در مجلس دیگری از رسول خدا شنیده بودند، بی‌اطلاع بوده‌اند.<sup>۱۹</sup>

به باور ابن حجر، ابوبکر نه تنها قتال با مانعان زکات را باور داشت، بلکه معتقد بود که پس از پیروزی با آنان، هم‌چون کافران اموالشان غنیمت و زن و فرزندانشان اسیر به شمار می‌روند.<sup>۲۰</sup>

چنان که گذشت، قتل شیخ زانی و قتال با مانع زکات حکمی نوظهور نیست و امام مهدی در صدد ایجاد بدعت در دین اسلام نخواهد بود، بلکه این دو حکم از مسلمات مذهب اهل سنت است؛ به گونه‌ای که یکی را عمر می‌خواسته به قرآن بیفزاید و دیگری را اولین بار ابوبکر در دنیای اسلام به اجرا درآورده است.

قتل مانع زکات توسط امام مهدی را به قتال با مانعان زکات هم‌سو می‌توان دانست، یعنی در صورتی که کسی از پرداخت زکات امتناع ورزد، آن حضرت با او خواهد جنگید و او را خواهد کشت که در این صورت رفتار امام مهدی دقیقاً با دیدگاه دانش‌مندان اهل سنت مطابقت دارد.

### شبهه پنجم

نویسنده یاد شده این روایت را نیز به شیعه نسبت می‌دهد و براساس آن به اعتقادات شیعه خرده می‌گیرد:

قتل شیخ زانی و قتال با مانع زکات حکمی نوظهور نیست و امام مهدی در صدد ایجاد بدعت در دین اسلام نخواهد بود، بلکه این دو حکم از مسلمات مذهب اهل سنت است؛ به گونه‌ای که یکی را عمر می‌خواسته به قرآن بیفزاید و دیگری را اولین بار ابوبکر در دنیای اسلام به اجرا درآورده است.

### شبهه ششم

وی در ادامه می‌نویسد:

دولت منتظر برای اهل هر دینی طبق کتاب خودشان حکم می‌کند؛ با این‌که به اتفاق مسلمانان دین اسلام به کسی اجازه نمی‌دهد به غیر شریعت قرآن حکم نماید. در روایات شیعیان چنین آمده است: «إذا قام القائم قَسَمَ بالسُّوِيَّةِ و عدل في الرعيَّة و يستخرج التوراة و سائر كتب الله تعالى من غار بأنطاكيَّة حتَّى يحكم بين أهل التوراة بالتوراة و بين أهل الإنجيل بالإنجيل و بين أهل الزبور بالزبور و بين أهل القرآن بالقرآن.» این قانونی که جعل کنندگان این احادیث در صدد اجرای آن هستند و عملی شدن آن توسط مهدی منتظر را وعده می‌دهند، تا حد زیادی به اندیشه دین جهانی شباهت دارد که آیین ماسونی منادی آن است؛ اندیشه‌ای الحادی که ادیان آسمانی را با شعار آزادی فکر و عقیده انکار می‌کند.<sup>۲۴</sup>

### نقد و بررسی

روایت مورد نظر ایشان را نه تنها دانش‌مندان شیعه، بلکه برخی از عالمان اهل سنت نیز آورده‌اند. از این‌رو، اگر در محتوای آن اشکالی وجود داشته باشد، گریبان اهل سنت را نیز خواهد گرفت و اهل سنت نیز باید به آن پاسخ دهند. برای نمونه، ابن حماد، استاد بخاری، بزرگ‌ترین محدث اهل سنت، چنین روایت می‌کند:

المهدى ... يستخرج تابوت السكينة من غار بأنطاكيَّة فيه التوراة التي أنزل الله تعالى على موسى و الإنجيل الذي أنزله الله عزَّ وجلَّ على عيسى يحكم بين أهل التوراة بتوراتهم و بين أهل الإنجيل بإنجيلهم؛<sup>۲۵</sup>  
مهدی ... تابوت سکینه را که در آن توراتی که خداوند بر موسی و انجیلی که بر عیسی فرو فرستاد، وجود دارد، از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد و میان اهل تورات طبق توراتشان و میان اهل انجیل طبق انجیلشان حکم می‌کند.

إنه يقتل من بلغ العشرين و لم يتفقه في الدين؛<sup>۲۱</sup>  
امام مهدی کسانی را می‌کشد که به بیست‌سالگی رسیده‌اند اما دین‌شناس نشده‌اند.

### نقد و بررسی

گویا قفاری هرگز احتمال نمی‌داده که خوانندگان کتابش به منابع اصلی رجوع کنند و درباره صحت و سقم ادعاهایش جست‌وجو نمایند و گرنه هرگز به خود اجازه نمی‌داد که حدیث یاد شده را به منزله اصول اعتقادات شیعه طرح و نقد کند. در واقع، هیچ‌یک از کتاب‌های حدیثی و غیرحدیثی شیعه، به آن روایت اشاره نکرده‌اند و هیچ‌یک از امامان اهل بیت چنین سخنی بر زبان نرانده‌اند. تنها در کتاب *اعلام‌الوری*<sup>۳۳</sup> و البته در *بحارالانوار*<sup>۳۳</sup> متن عبارت *اعلام‌الوری* نقل شده که در مقام پاسخ‌گویی به شبهات اهل سنت آمده است:

مسئله هفتم: گفته‌اند وقتی به اجماع مسلمانان پیامبری بعد از پیامبر اسلام نیست، چگونه شما می‌گویید هنگامی که قائم قیام کند، از اهل کتاب جزیه نمی‌گیرد و کسی را که به بیست‌سالگی رسیده، اما دانش دین را نیاموخته می‌کشد و...؟ پاسخ این است که ما از آنچه در سؤال آمده که امام مهدی از اهل کتاب جزیه نمی‌گیرد و کسانی را که به بیست‌سالگی رسیده‌اند و دانش دین نیاموخته‌اند می‌کشد، اطلاع نداریم و اگر در این باره حدیثی باشد، قطعی نیست.

آنچه گذشت، تنها منبع حدیثی است که قفاری بدان نظر داشته است. بنابراین، هیچ عالم شیعی این حدیث را ذکر نکرده و آن را به هیچ‌یک از امامان اهل بیت نسبت نداده است. دوم، مخالفان این مطلب را به شیعه نسبت داده‌اند و اگر درباره اعتقادات هر مذهب به نسبت‌هایی که مخالفان می‌دهند، بتوان اعتماد کرد، معیاری برای تشخیص واقعیات از اتهام‌ها و دروغ‌پردازی‌ها وجود نخواهد داشت. سوم، به تصریح امین‌الاسلام طبرسی، ما از این روایت اطلاعی نداریم و این بهترین گواه بر دروغ بودن انتساب این حدیث به شیعیان است.

دوم، حکم به تورات برای اهل تورات و حکم به انجیل برای اهل انجیل و حکم به زبور برای اهل زبور و حکم به قرآن برای اهل قرآن، در روایاتی مشابه، به امام علی نسبت داده شده است. ثعلبی از دانش‌مندان اهل سنت در تفسیر خود از امام علی چنین روایت می‌کند:

و الذى خلق الحبة و برأ النسمة لو ثبت لى و سادة فاجلست عليها لحکمت بين أهل التوراة بتوراتهم و بين أهل الإنجيل بإنجيلهم و بين أهل الزبور بزبورهم و بين أهل الفرقان بفرقانهم؛<sup>۲۶</sup>

قسم به آن که دانه را شکافت و آدمی را آفرید! اگر برای من بساط داوری گسترده شود و بر آن بنشینم، میان اهل تورات به توارتشان و میان اهل انجیل به انجیلشان و میان اهل زبور به زبورشان و میان اهل قرآن به قرآنشان حکم خواهم کرد.

حاکم حسکانی، دیگر دانش‌مند اهل سنت،<sup>۲۷</sup> و ایجی<sup>۲۸</sup> متکلم سنی‌مذهب این حدیث را ذکر کرده‌اند. دانش‌مندان یاد شده این روایت را در کتاب‌های تفسیری و کلامی خود آورده‌اند و بر مضمون آن خرده نگرفته‌اند و این بهترین قرینه است بر این که تصور قفاری از این حدیث و الحادی دانستن مضمون آن دور از واقعیت است.

به گفته ابن ابی‌الحدید، ابوعلی به روایت یاد شده خرده گرفته و آن را حدیثی ساختگی شمرده است؛ زیرا «جایز نیست علی حکم به امر غیرمشروع را به خود نسبت دهد و روشن است که چه برای آن حضرت بساط داوری گسترده شود و چه نشود، برای همه جز طبق قرآن حکم نخواهد کرد».<sup>۲۹</sup>

ابن ابی‌الحدید به اشکال یاد شده چنین پاسخ می‌دهد:

اما این که ابوعلی حدیث علی را بعید شمرده است، بی‌جاست؛ زیرا او به مقصود آن حضرت پی نبرده است. مقصود آن حضرت از این کلام این است که من با آنها براساس کتاب‌هایشان که به پیامبر ما و صحت شریعت او بشارت داده‌اند، داوری می‌کنم. از این‌رو، بر آنها طبق مقتضای کتاب‌های خودشان، براساس شریعت اسلام و احکام قرآن حکم می‌رانم.<sup>۳۰</sup>

سوم، مسئله حکم طبق کتاب‌های آسمانی، نه اندیشه‌ای برآمده از روایات بلکه حقیقتی قرآنی است و البته این حقیقت قرآنی را هم‌چون قفاری به صورت نادرست می‌توان تفسیر کرد و آن را اندیشه‌ای الحادی و بدعت‌آمیز می‌توان دانست هم‌چنان که فهم درستی از آن می‌توان داشت و آن را هم‌نوا و هم‌سو با خاتمیت شریعت اسلام می‌توان تفسیر کرد. مفهوم صحیح حکم براساس تورات و انجیل و زبور، یعنی از آن‌جا که با نزول قرآن هیچ کتاب آسمانی دیگری از حجیت و اعتبار برخوردار نیست و تنها سیرت و سنت پیامبر گرامی اسلام حجت و شایسته پیروی است. بنابراین، کتاب‌های آسمانی از آن جهت معیار عمل می‌توانند قرار بگیرند که به آمدن پیامبر اسلام بشارت می‌دهند و بر حجیت و اعتبار آیین او دلالت می‌کنند. از این‌رو، در حکم بر طبق مجموعه تورات و

مسئله حکم طبق کتاب‌های آسمانی، نه اندیشه‌ای برآمده از روایات بلکه حقیقتی قرآنی است و البته این حقیقت قرآنی را هم‌چون قفاری به صورت نادرست می‌توان تفسیر کرد و آن را اندیشه‌ای الحادی و بدعت‌آمیز می‌توان دانست هم‌چنان که فهم درستی از آن می‌توان داشت و آن را هم‌نوا و هم‌سو با خاتمیت شریعت اسلام می‌توان تفسیر کرد.

تعطیل ما انزل الله است؛ زیرا خودش بر نسخ و پایان یافتن وقت عمل به آن شهادت می‌دهد. دلیل مطلب یاد شده این است که شهادت انجیل به صحت شریعتی که انجیل را نسخ می‌کند، در واقع شهادت به نسخ خودش است؛ هم‌چنین شهادت می‌دهد که احکام انجیل در واقع همان احکامی به شمار می‌آید که در آن شریعت [ناسخ] آمده است.<sup>۳۵</sup>

آلوسی نیز عین کلمات ابوالسعود را نقل و تأیید می‌کند.<sup>۳۶</sup> گفتنی است ابن تیمیه که به گفته قفاری بر این احادیث خرده گرفته و اشکال کرده است که «دولت منتظر برای اهل هر دینی به کتاب خودشان حکم می‌کند، با این‌که به اتفاق مسلمانان، اسلام اجازه نمی‌دهد که به جز شریعت قرآن به کتابی حکم کرد»<sup>۳۷</sup> خود در تفسیر آیه «وَلِيُحْكَمْ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ»<sup>۳۸</sup> می‌نویسد:

برخی از دانش‌مندان گفته‌اند، این آیه به کسانی که انجیل واقعی نزد آنان بوده است، امر می‌کند که به آنچه خداوند در انجیل نازل فرموده، عمل کنند. بر این اساس، «و لیحکم» امر به مسیحیان پیش از بعثت محمد است، ولی تعدادی دیگر از دانش‌مندان گفته‌اند که به این تکلف نیازی نیست؛ زیرا کلام در خصوص انجیل مانند کلام درباره تورات است.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَاعُونَ لِقَوْمِ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ سَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلْسُّحْتِ فَإِنْ جَاؤُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ وَكَيْفَ يُحْكَمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا

انجیل و زبور، حکم براساس قرآن نهفته است و عمل به مجموعه و نه بخش‌های گزینش شده تورات و انجیل و زبور، جز در سایه تبعیت از پیامبر اکرم و کتاب آسمانی او حاصل نخواهد شد. آیه شریفه «وَلِيُحْكَمْ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ»<sup>۳۱</sup> از آیاتی است که بر مسئله حکم طبق غیرقرآن دلالت دارد و دقیقاً در آن واژه‌ای از ماده حکم آمده (لیحکم)، هم‌چنان‌که در حدیث مورد نظر از واژه‌ای از همین ماده (یحکم) استفاده شده است. کلمات شماری از مفسران اهل سنت در این باره در پیش می‌آید:

یکم. ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌نویسد:

برخی «لیحکم» را به جزم قرائت کرده‌اند تا این‌که لام، لام «امر» باشد، یعنی اهل انجیل باید به تمام آنچه در انجیل است ایمان بیاورند و به تمام دستورهای آن عمل نمایند که بشارت به بعثت حضرت محمد و امر به تبعیت و تصدیق او یکی از آنهاست؛ هم‌چنان‌که خداوند می‌فرماید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ<sup>۳۲</sup>  
و می‌فرماید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ<sup>۳۳، ۳۴</sup>

ابوالسعود نیز حکم بنابر انجیل را به معنای حکم نکردن به قرآن نمی‌داند و به زیبایی میان حکم به قرآن و حکم به انجیل آشتی برقرار می‌کند و می‌نویسد:

«و لیحکم» امر ابتدایی به آنهاست که حکم کنند و به آنچه در انجیل است عمل نمایند که از جمله آنها دلایل و شواهدی است که بر رسالت و نبوت حضرت محمد دلالت می‌نماید و احکامی که شریعت آن حضرت اقتضا می‌کند. اما حکم بنابر احکام منسوخ تورات، حکم «بما أنزل الله فيه» نیست، بلکه ابطال و



حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يُحْكَمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِهَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِهَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَقَفِينَا عَلَى آثَارِهِمْ بَعْسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ٣٩

بنابر ظاهر آشکار این آیات، یهودیانی که برای داوری پیش پیامبر رفته بودند، تورات داشته‌اند و در آن حکم خدا موجود بوده، ولی با این حال، از آن روی می‌گرداندند، پس از این خداوند می‌فرماید **وَلِيُحْكَمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ** لام لیحکم لام امر است و این دستوری است از خداوند که آن را بر زبان پیامبرش محمد جاری ساخته و امر به کسانی که پیش از این خطاب مرده‌اند، ممتنع است.

از این رو، این امر به کسانی توجه می‌کند که پس از این که خداوند بندگان را خطاب کرده، به آن ایمان آورده‌اند. در نتیجه، این آیه به کسانی که در زمان خطاب موجود هستند، امر می‌کند بنابر آن چه خداوند در انجیل نازل کرده، حکم کنند و خداوند در انجیل به پیروی از محمد امر کرده، هم‌چنان که در تورات بدان دستور داده است. پس آنان باید بنابر آن چه خداوند در انجیل نازل کرده و محمد آن را نسخ نکرده، حکم کنند، هم‌چنان که به اهل تورات دستور داده که طبق آن چه در تورات آمده و مسیح آن را نسخ نکرده، حکم کنند، اما در موارد نسخ شده باید از مسیح پیروی نمایند و انجیل، به کسانی که می‌خواهند بعد از بعثت محمد طبق آن چه خداوند در تورات و انجیل نازل کرده، حکم کنند و نمی‌خواهند با حکم محمد مخالفت نمایند، امر کرده که از محمد پیروی نمایند؛ وظیفه‌ای که هم تورات و هم انجیل بدان اشاره کرده‌اند. خداوند می‌فرماید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ ٤١و٤٠

همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند.

از آن چه گذشت، روشن شد که روایت مورد نظر آقای قفاری را این گونه می‌توان معنا کرد که امام مهدی کتاب‌های آسمانی را از مخفی‌گاه بیرون می‌آورد و براساس بشارت‌هایی که به آمدن پیامبر آخرالزمان و لزوم تبعیت از او - و چه بسا بشارت به آمدن موعود - در آنها وجود دارد، از آنان می‌خواهد اسلام بیاورند و از آن حضرت پیروی نمایند.

بنابر ظاهر آشکار این آیات، یهودیانی که برای داوری پیش پیامبر رفته بودند، تورات داشته‌اند و در آن حکم خدا موجود بوده، ولی با این حال، از آن روی می‌گرداندند، پس از این خداوند می‌فرماید **وَلِيُحْكَمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ** لام لیحکم لام امر است و این دستوری است از خداوند که آن را بر زبان پیامبرش محمد جاری ساخته و امر به کسانی که پیش از این خطاب مرده‌اند، ممتنع است.

محدثان اهل سنت مضمون یاد شده را با تعبیری دیگر در کتاب‌های خود بیان کرده‌اند، از جمله عبدالرزاق چنین روایت می‌کند:

إِنَّمَا سَمِّيَ الْمَهْدِيُّ لِأَنَّهُ يَهْدِي لِأَمْرِ قَدْ خَفِيَ  
وَيَسْتَخْرِجُ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ أَرْضِ يَقَالَ لَهَا  
أَنْطَاكِيَّةٌ؛<sup>۴۲</sup>

همانا به مهدی، مهدی گفته می‌شود؛ زیرا او به امری مخفی هدایت می‌کند. او تورات و انجیل را از جایی در انطاکیه بیرون می‌آورد.

و ابن حماد نیز چنین روایت می‌کند:

إِنَّمَا سَمِّيَ الْمَهْدِيُّ لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَسْفَارِ مَنْ أَسْفَارِ  
التَّوْرَةَ يَسْتَخْرِجُهَا مِنْ جِبَالِ الشَّامِ يَدْعُو إِلَيْهَا الْيَهُودَ  
فِيَسْلَمُ عَلَى تِلْكَ الْكُتُبِ جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ؛<sup>۴۳</sup>

به مهدی، مهدی گویند؛ زیرا به اسفاری از تورات هدایت می‌کند. او آنها را از کوه‌های شام بیرون می‌آورد و یهودیان را بدان می‌خواند و تعداد فراوانی به وسیله آن کتاب‌ها اسلام می‌آورند.

مفهوم صحیح حدیث یاد شده چنان است که گذشت و قفاری پنداری بیش نکرده است. این که ایشان و هم‌فکرانشان آیات را علی‌رغم تشابه تعبیر آنها و روایت مورد نظر، به صورت خاصی تفسیر کرده‌اند و تفسیر دیگری از روایت ارائه داده‌اند و بر آن تفسیر نادرست خرده گرفته‌اند، به دور از منطق و انصاف است و بر اهداف دیگری جز شناخت حقیقت در پس پرده این قضاوت‌ها دلالت می‌نماید.

### شبهه هفتم

نویسنده یاد شده در ادامه می‌افزاید:

در کنار چنین تفکری که در صدد نسخ شریعت قرآن و جای‌گزینی احکام تازه بدعت‌آمیز به جای آن و رجوع به حکم داوود و شریعت محمد است - یعنی اجرای احکام سایر ادیان و نه احکام قرآن - با تفکر مسموم دیگری روبه‌رو می‌شویم که نتیجه مقدمات گذشته است. محتوای این تفکر منقضی شدن زمان حکم به قرآن و جای‌گزین شدن کتاب دیگری به جای قرآن است و این

مطلب را نعمانی در حدیثی از ابوبصیر روایت کرده است. وی می‌گوید ابوجعفر فرمودند: «قائم به امر جدید، کتاب جدید و قضاوت جدیدی قیام خواهد کرد.» و فرمودند: «گویا قائم را میان رکن و مقام می‌بینم که با مردم براساس کتاب جدیدی بیعت می‌کند.» و روایات دیگرشان توضیح می‌دهد که منتظرشان به ادعای محرف بودن قرآن، مردم را از آن منع می‌کند و کتاب دیگری را که مخالف با قرآن است، جانشین آن می‌نماید و می‌کوشد مردم را با این ادعا که کتابش همان کتاب کاملی است که بر رسول خدا نازل شده، گمراه کند و عجم‌ها تلاش می‌کنند آن را میان مردم منتشر سازند و آن را به مردم یاد دهند و برای تغییر آن‌چه در قلب و ذهن مردم از کتاب خدا ثبت شده، با مشکلات فراوانی مواجه می‌شوند.<sup>۴۴</sup>

### نقد و بررسی

پیشوایان معصوم در روایات متعددی بر این مطلب تأکید کرده‌اند که قرآن کریم در عصر ظهور، هم‌چنان تنها کتاب معتبر آسمانی است که معیار عمل قرار خواهد گرفت. در این احادیث با تعبیر متفاوتی هم‌چون احیای قرآن، عمل به قرآن، دعوت به قرآن و قضاوت براساس قرآن، بر این نکته تأکید شده که برخلاف تصور قفاری، امام مهدی هرگز در صدد کنار زدن قرآن کریم و نشان دادن کتاب دیگری به جای آن نیستند. پاره‌ای از روایات یاد شده بدین قرارند:

امام علی فرمودند:

يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى  
و يعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن على  
الرأى... فيريكم كيف عدال السيرة و يحيى ميّت  
الكتب و السنة؛<sup>۴۵</sup>

او خواسته‌ها را تابع هدایت می‌کند، هنگامی که هدایت را تابع هواها می‌کنند و نظریه‌ها و اندیشه‌ها را تابع قرآن می‌سازد، هنگامی که قرآن را تابع نظریه‌ها می‌کنند... پس به شما سیرت عادلانه را نشان خواهد داد و کتاب و سنت را احیا خواهد نمود.

و امام باقر فرمودند:

إِنَّ الدُّنْيَا تَذْهَبُ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يَعْمَلُ بَكْتَابِ اللَّهِ لَا يَرَى فِيكُمْ مَنكَرًا إِلَّا أَنْكَرَهُ؛<sup>۴۶</sup>

دنیا به پایان نخواهد رسید تا این که خداوند بلندمرتبه مردی از ما اهل بیت را برانگیزاند که طبق کتاب خداوند رفتار می کند و منکری نمی بیند مگر این که از آن نهی می نماید.

و باز فرمودند:

فِيدَعُو النَّاسَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ؛<sup>۴۷</sup>  
 او مردم را به کتاب خداوند و سنت پیامبرش فرا می خواند.

و نیز فرمودند:

و تَوْتُونَ الْحِكْمَةَ فِي زَمَانِهِ حَتَّى أَنْ الْمَرْئَةَ لَتَقْضَى فِي بَيْتِهَا بَكْتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ؛<sup>۴۸</sup>

در زمان او چندان به شما حکمت آموخته شود که زن در خانه اش براساس کتاب خداوند و سنت پیامبرش قضاوت می کند.

هم چنین آن حضرت در حدیث دیگری می فرماید:

إِنَّ الْعِلْمَ بَكْتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ لِيَنْبِتَ فِي قَلْبِ مَهْدِيْنَا كَمَا يَنْبِتُ الزَّرْعُ عَلَى أَحْسَنِ نَبَاتِهِ؛<sup>۴۹</sup>

دانش کتاب خداوند بلندمرتبه و سنت پیامبرش در قلب مهدی ما می روید، آن چنان که گیاه به بهترین شکلش می روید.

این مجموعه گوناگون حدیثی، بر محوریت قرآن درباره عصر ظهور دلالت دارند و محدثان بزرگی همچون شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ نعمانی و عیاشی آن را روایت کرده اند. اگر قفاری به جز فهم حقیقت، اغراض دیگری را دنبال نمی کرد و به انصاف داوری می نمود، این مجموعه روایات را معیار قضاوت قرار می داد و در پرتو آنها احادیث متشابه را معنا می کرد، نه این که از این همه تصریح چشم ببوشد و شیعه را براساس روایات دوپهلوی، آماج اتهامات بی اساس قرار دهد.

بنابر روایات یاد شده، مفهوم احادیثی که از آورده شدن کتاب جدید توسط امام مهدی سخن می گویند با آن چه قفاری فهمیده، تفاوت دارد. آیه الله محمد صدر درباره مفهوم واقعی این روایات توضیحات زیبایی داده است. ایشان در این باره می نویسد:

در نظر ابتدایی برای «کتاب جدید» چند معنا تصور می شود:

۱. مقصود از کتاب جدید، قرآن جدیدی غیر از قرآن کریم و معجزه ماندگار اسلام است که امام مهدی آن را بر بشر عرضه می کند. چنین معنایی به قطع

پیشوایان معصوم در روایات متعددی بر این مطلب تأکید کرده اند که قرآن کریم در عصر ظهور، همچنان تنها کتاب معتبر آسمانی است که معیار عمل قرار خواهد گرفت.

و یقین باطل است؛ زیرا بی‌شک امام مهدی بر دین اسلام است و طبق کتاب خداوند و سنت پیامبرش رفتار می‌کند و کسی از مسلمانان علی‌رغم اختلاف مذاهبشان در این مسئله تردید نکرده و روایات متواتری بر آن دلالت دارند؛ هم‌چنان‌که پیش از این بیان کردیم برنامه عام الهی نیز همین را اقتضا می‌کند.

اگر امام مهدی قرآن جدیدی بیاورد، یعنی قرآن کریم را نسخ کرده و از اسلام خارج شده و این برخلاف ادله قطعی و ضروری است. به هر حال، بی‌تردید امام مهدی نه کتاب مستقل و نه حتی آیه جدیدی می‌آورد، چه رسد به کتابی کامل.

۲. مقصود از کتاب جدید این است که امام مهدی قرآن را به همان صورتی باز می‌گرداند که در زمان پیامبر اکرم بوده است. این صورت برای جامعه اسلامی پیش از ظهور شناخته شده نیست و از این رو، به وصف جدید توصیف شده است. احتمالات گوناگونی در نوع تغییرات احتمالی در قرآن کریم وجود دارد که اگر همه این احتمالات یا برخی از آنها درست باشد، معنای دوم پذیرفتنی خواهد بود و اگر همه آنها باطل باشد، معنای دوم نیز باطل خواهد بود.

احتمال اول: امام مهدی قرآن کریم را با آیات بیشتری بیاورد؛ آیاتی که پیش از ظهور شناخته شده نبوده‌اند.

چنین فرضی بر پذیرش روایاتی مبتنی است که براساس آنها قرآن در زمان پیامبر خدا در بردارنده آیاتی بوده که پس از رحلت آن حضرت از قرآن حذف شده است. اگر این فرض صحیح باشد، افزوده شدن آیات حذف شده توسط امام مهدی نیز صحیح خواهد بود؛ زیرا او سزاوارترین کسی است که قرآن را به وضعیت طبیعی خود می‌تواند برگرداند و دوباره آن را به مردم عرضه نماید. اما هم‌چنان‌که در جای خود ثابت شده، احادیثی که به وجود حذف در قرآن کریم دلالت دارند، اثبات‌شدنی نیستند و از این رو، احتمال نخست نیز پذیرفتنی نخواهد بود.

احتمال دوم: امام مهدی قرآن کریم را هم‌راه با تقدیم و تأخیر آیات و به ترتیب نازل شده بر پیامبر عرضه می‌نماید؛ زیرا بی‌تردید قرآنی که اکنون در اختیار ماست، به ترتیب نزول نیست.

در احتمال سوم خواهد آمد که تغییر در ترتیب نزول به فرمان پیامبر خدا بوده است. پس چنین تغییری مشروع بوده و به تبدیل آن نیازی نیست و بلکه چنین تبدیلی با فرمان حضرت رسول مخالف خواهد بود و امام مهدی به آن اقدام نخواهد کرد.

احتمال سوم: آن حضرت قرآن کریم را با تغییر آیات و سوره‌ها و به همان ترتیبی که در زمان پیامبر بوده، عرضه خواهد نمود؛ زیرا در جای خود ثابت شده که قرآن کریم در زمان پیامبر تحت اشراف و فرمان آن حضرت به صورت خاصی ترتیب یافته است. پس قرآن کنونی بنا بر ترتیب نزول تدوین نشده، ولی این تفاوت به فرمان پیامبر اکرم بوده که از سر هوا سخن نمی‌گوید و سخنش جز آن‌چه بر او وحی شده نیست.

این احتمال بر این پیش‌فرض مبتنی است که ترتیب قرآن کریم پس از رحلت رسول خدا تغییر یافته و امام مهدی آن را به شکل نخست باز می‌گرداند. ولی دلایل کافی بر چنین مطلبی وجود ندارد و بی‌شک قرآن کریم به همین صورت کنونی‌اش به فرمان رسول خدا چپش شده است.

بر این اساس، از آن‌جا که یکی از احتمالات سه‌گانه اثبات‌شدنی نیست، معنای دوم نیز پذیرفتنی نخواهد بود؛ البته حدیثی در مجامع روایی وجود دارد که احتمال دوم را تأیید می‌کند. شیخ مفید در *ارشاد* به صورت مرسل از جابر از امام باقر چنین روایت کرده است:

«إذا قام قائم آل محمد ضرب فساطيط لمن يعلم الناس القرآن على ما أنزل الله عز وجل فأصعب ما يكون على من حفظ اليوم لأنه يخالف فيه التأليف؛<sup>۵</sup> چون قائم آل محمد قیام کند، خیمه‌هایی را برپا

خواهد کرد و قرآن را به مردم به همان صورتی که خداوند نازل کرده، خواهد آموخت و آن روز بر حافظان قرآن بسیار سخت خواهد بود؛ زیرا از نظر تألیف با قرآن تفاوت خواهد داشت.»

گویا مقصود از «علی ما أنزل الله»، بازگرداندن قرآن به ترتیب نزول است، ولی دلایلی که بر بطلان این احتمال و احتمالات دیگر دلالت دارند، قوی‌تر از این است که با چنین حدیث مرسلی بتوان از آن دست کشید.<sup>۵۱</sup> افزون بر این، هم‌چنان‌که خواهد آمد، این حدیث را به صورت دیگری نیز می‌توان فهم کرد.

۳. مقصود از کتاب جدید این است که امام مهدی تفسیری جدید، عمیق و گسترده از قرآن ارائه خواهد کرد، یا این‌که آن حضرت قواعد عام جدیدی ارائه خواهد داد که به ایجاد شیوه جدیدی در تفسیر و فهم قرآن کریم می‌انجامد. این مطلب صحیحی است که گریزی از آن نیست؛ زیرا این واقعیت نشان می‌دهد که بیش‌بشر بیشتر در عصر دولت عدل جهانی عمیق و گسترده خواهد شد. آن فهم جدید از تمام فهم‌های پیشین عمیق‌تر است و آن‌گاه تمام اختلافات موجود در فهم قرآن کریم و تفسیر آن از میان می‌رود. شاید حدیث پیشین چنین هدفی دارد و مراد از «القرآن علی ما أنزل الله» مفاهیم و معانی واقعی قرآن کریم باشد؛ مفاهیمی که به اندازه کافی در عصر پیش از ظهور روشن نبوده و شاید مقصود از تفاوت در تألیف، تفاوت شیوه جدید تفسیر امام مهدی با فهم سنتی مرسومی باشد که در عصر پیش از ظهور رایج بوده است.<sup>۵۲</sup>

## شبهه هشتم

قزازی در فصل جدیدی با عنوان «سیره قائم منتظر» چنین می‌نویسد:

و اما سیره قائم منتظر نشانه‌هایی از شریعت جدید را دربر دارد؛ زیرا او به مقدسات مسلمانان و مساجدشان سخت‌گیری می‌کند و به تخریب حرمین شریفین اقدام می‌نماید؛ زیرا در روایات شیعیان تصریح شده است که «إنَّ القائم یهدم المسجد حتّٰی یردّه الی أساسه و مسجد الرسول الی أساسه و یردّ البیت الی موضعه و أقامته علی أساسه».<sup>۵۳</sup>

## نقد و بررسی

پیش از آن‌که عالمان شیعه از امام صادق لزوم تخریب خانه کعبه و احداث آن براساس اولیه‌اش (مضمون حدیث) را روایت کنند محدثان اهل سنت این مضمون را از پیامبر اکرم روایت کرده‌اند. برای نمونه، بخاری<sup>۵۴</sup> و مسلم<sup>۵۵</sup> در صحاح خود و شافعی<sup>۵۶</sup> و بسیاری دیگر از محدثان اهل سنت حدیثی به این مضمون روایت آورده‌اند که پیامبر اکرم به عایشه فرمود:

– مقصود از کتاب جدید این است که امام مهدی تفسیری جدید، عمیق و گسترده از قرآن ارائه خواهد کرد، یا این‌که آن حضرت قواعد عام جدیدی ارائه خواهد داد که به ایجاد شیوه جدیدی در تفسیر و فهم قرآن کریم می‌انجامد. – پیش از آن‌که عالمان شیعه از امام صادق لزوم تخریب خانه کعبه و احداث آن براساس اولیه‌اش را روایت کنند محدثان اهل سنت این مضمون را از پیامبر اکرم روایت کرده‌اند.

شیعی آنها را از این قضاوت‌های عجولانه و ناعادلانه بر حذر می‌دارد. توقع این است که برادران اهل سنت ما نیز در مواجهه با احادیث مشابه چنین کنند و منبع و سند را در تفسیر روایات دخالت ندهند.

در حقیقت، هم‌چنان که محدثان اهل سنت روایت کرده‌اند، تخریب خانه کعبه و احداث آن به شکل اولیه‌اش از آرزوهایی بوده که پیامبر اکرم به اجرای آن موفق نشد، ولی نواده گرامی آن حضرت، مهدی موعود این آرزو را عملی خواهد ساخت و تخریب این خانه، نه به هدف هدم نمادهای اسلامی، بلکه برای عملی کردن خواسته قلبی پیامبر گرامی اسلام خواهد بود.

البته در حدیث مورد نظر، در کنار تخریب خانه کعبه، از تخریب مسجدالحرام به هدف بنا نهادن آن براساس اولیه‌اش سخن به میان آمده، ولی با نگاه به روایات دیگر درباره اساس اولیه مسجدالحرام، روشن می‌شود که مسجدالحرامی که توسط ابراهیم خلیل بنیان نهاده شد، گسترده‌تر از مسجدالحرام کنونی بوده است و امام مهدی با هدف توسعه مسجد، آن را تخریب خواهند کرد.

حسن بن نعمان از امام صادق درباره قسمتی که به مسجدالحرام افزوده‌اند، سؤال کرد. آن حضرت فرمودند:

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ حَدَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ مَا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ؛<sup>۶</sup>  
 ابراهیم و اسماعیل حد مسجدالحرام را میان صفا و مروه قرار دادند.

احادیث دیگری نشان می‌دهد که ادعای جعل این احادیث توسط عالمان شیعه به هدف انهدام بنیان شریعت، بی‌اساس و ساخته و پرداخته ذهن مشوش قفاری است. این احادیث در کنار تخریب خانه کعبه و مسجدالنبی از تخریب مسجد کوفه نیز سخن می‌گویند؛ با این توضیح که مسجد کوفه بیش از آن که اهل سنت به آن توجه نمایند، مورد تکریم و بزرگ‌داشت شیعیان است و از این رو، نمادی شیعی محسوب می‌شود. با وجود این، اگر شیعیان این روایات را به انگیزه دشمنی با شریعت اسلام جعل کرده باشند، طبیعتاً نباید تخریب مسجد کوفه را به این احادیث اضافه نمایند و از آن‌جا که احادیث مورد نظر در کنار مسجدالحرام و مسجدالنبی

... إِنَّ الْحَطِيمَ أَى الْحَجْرَ مِنَ الْبَيْتِ إِلَّا أَنَّ قَوْمَكَ حَضَرَتْ بِهِمُ النَّفَقَةُ أَى الْحَلَالُ فَأُخْرِجُوهُ مِنَ الْبَيْتِ وَ لَوْلَا حُدُثَانُ قَوْمِكَ بِالْجَاهِلِيَّةِ لَنَقَضْتَ بِنَاءَ الْكَعْبَةِ وَ أَظْهَرْتَ قَوَاعِدَ الْخَلِيلِ وَ أَدْخَلْتَ الْحَطِيمَ فِى الْبَيْتِ وَ أَلْصَقْتَ الْعَتَبَةَ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَئِن عَشْتِ إِلَى قَابِلٍ لَأَفْعَلَنَّ ذَلِكَ؛<sup>۷</sup>

... حطیم، حجر اسماعیل، جزئی از کعبه است، ولی خاندان تو به دلیل کم‌بود مال حلال، آن را از کعبه بیرون گذاشتند و اگر نبود که خاندان تو به عهد جاهلیت نزدیکند، بنای کعبه را خراب می‌کردم و پایه‌هایی را که ابراهیم خلیل کعبه را بر آن استوار کرد، آشکار می‌کردم و حطیم را داخل کعبه می‌نمودم و آستانه در را بر زمین قرار می‌دادم و اگر تا سال دیگر زنده بمانم، چنین خواهم کرد.

ابن کثیر پس از نقل مضمون یاد شده می‌نویسد:

این حدیث به طرق متعددی در کتاب‌های صحاح، حسان و مسانید از عایشه روایت شده است.<sup>۸</sup>

این روایت آن قدر مشهور بوده که عبدالله بن زبیر خانه کعبه را با استناد به آن، خراب و بازسازی کرد. سرخسی در این باره چنین می‌نویسد:

تا این که زمان عبدالله بن زبیر شد و او این حدیث را شنیده بود، پس به آن عمل کرد و پایه‌هایی را که ابراهیم خلیل کعبه را بر آن استوار کرده بود آشکار ساخت و کعبه را در برابر دیدگان مردم، بر همان پایه‌ها بنا نهاد و حطیم را جزء کعبه قرار داد. اما پس از آن که کشته شد، حجاج از این کار ابن‌زبیر ناخشنود بود، به همین دلیل آن را خراب کرد و به همان صورت عصر جاهلیت بنا نمود.<sup>۹</sup>

این حدیث دست‌آویز مناسبی برای دانش‌مندان شیعه می‌توانست باشد تا با استناد به آن، درباره طرح‌های پنهانی و دسیسه‌های شوم اهل سنت برای تخریب خانه کعبه و هدم شریعت اسلام داستان‌سرایی کنند؛ هم‌چنان که قفاری با استناد به احادیث مشابه نسبت به شیعه چنین کرده است. اما تقوا و انصاف دانش‌مندان

از تخریب مسجد کوفه نیز سخن گفته‌اند و بلکه تعدادی از احادیث به شکل مستقل تنها به مسئله تخریب مسجد کوفه توسط امام مهدی اشاره کرده‌اند، می‌توان دریافت تحلیل قفاری از ساختگی بودن این احادیث بی‌اساس است. امام صادق در این باره می‌فرماید:

إِنَّ الْقَائِمَ رَدَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ إِلَى أَسَاسِهِ وَ مَسْجِدَ الرَّسُولِ إِلَى أَسَاسِهِ وَ مَسْجِدَ الْكُوفَةِ إِلَى أَسَاسِهِ؛<sup>۶۱</sup>  
چون قائم قیام کند، بیت‌الحرام را براساس سابقش باز خواهد گرداند و مسجدالنبی و مسجد کوفه را نیز چنین خواهد کرد.

اصبغ بن نباته در روایتی دیگر می‌گوید: چون امام علی به مسجد کوفه رسید، فرمود:  
وَيْلٌ لِّمَنْ هَدَمَكَ وَ وَيْلٌ لِّمَنْ سَهَّلَ هَدْمَكَ وَ وَيْلٌ لِّبَانِيكَ بِالْمَطْبُوحِ الْمَغِيرِ قِبَلَةَ نُوْحٍ طُوبَى لِمَنْ شَهِدَ هَدْمَكَ مَعَ قَائِمِ أَهْلِ بَيْتِي أَوْلَئِكَ خِيَارُ الْأُمَّةِ مَعَ أُبْرَارِ الْعَتْرَةِ؛<sup>۶۲</sup>  
وای بر کسی که تو را ویران کرد! وای بر کسی که اسباب ویرانی تو را مهیا نمود! وای بر کسی که تو را با گل پخته بنا نهاد و قبله نوح را تغییر داد! و خوشا به حال کسی که شاهد تخریب تو توسط قائم خاندان من باشد! آنها بهترین امت هم‌راه با نیکان خاندان عترتند.

امام باقر می‌فرماید:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ دَخَلَ الْكُوفَةَ وَ أَمَرَ بِهَدْمِ الْمَسَاجِدِ الْأَرْبَعَةِ حَتَّى يَبْلُغَ أَسَاسَهَا؛<sup>۶۳</sup>  
چون قائم قیام کند، داخل کوفه می‌شود و به تخریب مساجد چهارگانه دستور می‌دهد تا این که به صورت آغازین آن برگردد.

البته به گواهی روایات دیگری، این تخریب نیز برای توسعه است؛ امام صادق فرمود:

وَ كَانَ أَمْرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُومُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ ثُمَّ يَرْمِي بِسَهْمَةٍ فَيَقَعُ فِي مَوْضِعِ التَّارِيقِ فَيَقُولُ ذَلِكَ مِنَ الْمَسْجِدِ؛<sup>۶۴</sup>

امام علی نزد در مسجد کوفه می‌ایستادند و تیری پرتاب می‌کردند و آن تیر در محل تمارین (خرمافروشان) فرود می‌آمد و می‌فرمودند، آن‌جا نیز جزء مسجد است.

## شبیه نهم

وی در ادامه می‌نویسد:

مَنْ تَطَّرَ شَيْعِيًّا بِهَذَا نَحْوِ مَا كُنَّا نَكْفُرُ بِهِ، بَلَكه نَزَادَ عَرَبٍ رَأَى قَتْلَ عَامِ كَرْدِه، رِيْشَهْ أَنْهَا رَا مَنقَرَضَ مِي نَمَائِدَ وَ از هَمِين رُو، احادیث آنها به عرب وعده می‌دهد که وقتی امام غایبشان بازگشت، جنگ بزرگی علیه اعراب به راه خواهد انداخت

احادیث دیگری نشان می‌دهد که ادعای جعل این احادیث توسط عالمان شیعه به هدف انهدام بنیان شریعت، بی‌اساس و ساخته و پرداخته ذهن مشوش قفاری است.

آن حضرت در حدیث دیگری می‌فرماید:

يباع الرجل بين الركن والمقام و لن يستحل البيت إلا  
أهله فإذا استحلوه فلا تسئل عن هلكة العرب؛<sup>۶۷</sup>  
میان رکن و مقام برای مردی بیعت گرفته می‌شود و کسی  
جز اهل خانه کعبه حرمت آن را نمی‌شکند. پس چون  
حرمت آن را شکستند، از دلیل هلاکت عرب نپرس.

البته در این احادیث از امام مهدی ، چگونگی هلاکت عرب و  
شخص یا اشخاصی که عرب به دست آنان هلاک می‌شود، سخنی  
به میان نیامده است. اما میان این احادیث و روایات شیعه در مورد  
اصل نابودی و کشته شدن جمعیت چشم‌گیری از عرب در آخرالزمان  
اشتراک نظر وجود دارد. اگر وجود چنین مضمونی در روایات شیعه، از  
دشمنی شیعیان عجم با نژاد عرب ناشی شود، پس چرا این مضمون  
را دانش‌مندان اهل سنت نیز روایت کرده‌اند؟ آیا آنان نیز با جنس  
عرب دشمنی دارند و تعصب‌های قومی و نژادی دامن آنها را نیز  
گرفته، یا این که مشکل در گونه تفکر قفاری و دیدگاه‌های لجوجانه  
و متعصبانه اوست؟ منصفان خود قضاوت کنند!  
خدا را شکر که احادیثی چون:

- لوكان الدين معلماً بالثريا لتناول ناس من أبناء  
فارس؛<sup>۶۸</sup>

اگر دین به ستاره ثریا آویخته باشد، مردانی از فارس آن  
را به دست خواهند آورد.

- لوكان العلم بالثريا لتناول أناس من أبناء فارس؛<sup>۶۹</sup>  
اگر علم در ستاره ثریا باشد، مردانی از فارس آن را به  
دست خواهند آورد.

- لوكان الإيمان عند الثريا لئله رجال من هؤلاء؛<sup>۷۰</sup>  
اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، مردانی از سرزمین این  
(سلمان فارسی) آن را به دست خواهند آورد.

را عالمان شیعه روایت نکرده‌اند و بخاری‌ها، مسلم‌ها، ترمذی‌ها  
و احمد بن حنبل‌ها آنها را نوشته‌اند و گرنه قفاری مدعی می‌شد که  
شیعیان فارسی‌زبان می‌خواهند علم و دین و ایمان را به انحصار  
خود درآورند و دیگران را از آن منع نمایند.

و بر مرد و زن و بزرگ و کوچک، رحم نخواهد کرد و  
کسی از آنها را باقی نخواهد گذاشت. نعمانی از حارث  
بن مغیره و ذریح محاربی از اباعبدالله چنین حدیث  
می‌کند: «میان ما و عرب جز کشتن باقی نمانده است.» و  
گویا این روایت میان شیعه و غیرشیعه فرق نمی‌گذارد.  
اما روایات دیگرشان تأکید می‌کند که هیچ عربی با  
قائم همراهی نمی‌کند و به همین دلیل، از آنها بر حذر  
می‌دارند و چنین می‌گویند: «از عرب بپرهیز! برای آنها  
خبری ناگوار است. حتی یک نفر از آنها با قائم خروج  
نخواهد کرد.» اما اعراب فراوانی در میان شیعه وجود  
دارند، ولی طبق روایات شیعیان، آنها امتحان می‌شوند  
و از آنها جز تعداد اندکی باقی نمی‌ماند. روایات آنها  
می‌گوید: «قائم خون هفتاد قبیله عرب را می‌ریزد...».  
روشن است که اختصاص این کشتارها به عرب،  
نشان‌دهنده شدت جهت‌گیری‌های قومیتی از سوی  
جعل‌کنندگان این احادیث است و این روایات از میزان  
دشمنی مؤسسان رفض با نژاد عرب، پرده برمی‌دارد و  
نشان می‌دهد، آنها مشتاقند با قتل اعراب، تشفی خاطر  
یابند و به واقع این دشمنی‌ها نه به دلیل نژادشان بلکه به  
دلیل دینی است که به آن اعتقاد دارند.<sup>۶۵</sup>

## نقد و بررسی

ای کاش قفاری پیش از داستان‌سرایی درباره دشمنی  
فارسی‌زبانان با عرب‌زبانان، اندکی به منابع اهل سنت مراجعه  
می‌کرد تا عجولانه این احادیث را ساخته و پرداخته شیعیان  
فارسی‌زبان نمی‌خواند، به نزاع‌های نژادی و قومیتی دامن نمی‌زد  
و ناخواسته و ناآگاهانه آب در آسیاب دشمن نمی‌ریخت؛ زیرا این  
مضمون در منابع معتبر اهل سنت نیز وجود دارد. پاره‌ای از روایات  
یاد شده بدین قرار است:

بخاری، بزرگ‌ترین محدث اهل سنت، از رسول خدا  
چنین حدیث می‌کند:

إنَّ من إقتراب الساعة هلاک العرب؛<sup>۶۶</sup>  
هلاکت عرب از نشانه‌های نزدیکی قیامت است.



دوم، اگر حدیثی از همراهی نکردن اعراب با امام مهدی سخن گفته، در احادیث متعدد دیگری به صراحت این مطلب نفی شده است. ای کاش قفقاری و همکارانش برای نشان دادن حسن ظن خود دست کم به یکی از این احادیث اشاره می‌کردند. کتاب **دلائل الامامة** به سند متصل از انس بن مالک روایت می‌کند:

روزی پیامبر خدا بر ما وارد شدند و چون علی را دیدند، دست خود را بر شانه او قرار داد، فرمودند:

يا على لولم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يملك رجل من عترتك يقال له المهدي يهدي إلى الله عز وجل ويهدي به العرب كما هديت أنت الكفار والمشركين من الضلالة؛<sup>۷۱</sup>

ای علی، اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا این که مردی از خاندان تو به حکومت برسد که به او مهدی گفته می‌شود. او به سوی خداوند بلندمرتبه هدایت می‌کند و عرب به وسیله او هدایت می‌یابد؛ هم‌چنان که تو کافران و مشرکان را از گمراهی هدایت کردی.

شیخ مفید نیز به سند متصل خود از رسول خدا چنین حدیث می‌کند:

إذا كان عند خروج القائم ينادى مناد من السماء أيها الناس قطع عنكم مدة الجبارين وولى الأمر خير أمة محمد فالحقوا بمكة فيخرج النجباء من مصر والأبدال من الشام وعصائب العراق رهبان بالليل ليوث بالنهار كان قلوبهم زبر الحديد فيبايعونه بين الركن والمقام؛<sup>۷۲</sup>

ندادهنده‌ای هنگام خروج قائم از آسمان ندا می‌دهد که ای مردم، فرصت ستم‌گران به پایان رسید و بهترین افراد امت محمد به حکومت رسید. پس بشتابید به سوی مکه! در این هنگام نجبا از مصر، ابدال از شام و گروه‌ها از عراق که راهبان شب و شیران روزند و قلب‌هاشان گویا پاره‌ای آهن است، به سوی او روانه می‌شوند و میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند.

فضل بن شاذان به سند خود از امام باقر چنین روایت می‌کند:

يباع القائم بين الركن والمقام ثلاث مئة و نيف عدّة أهل بدر فيهم النجباء من أهل مصر والأبدال من أهل الشام والأخيار من أهل العراق فيقيم ما شاء الله أن يقيم؛<sup>۷۳</sup>

سی صد و اندی نفر به تعداد اهل بدر میان رکن و مقام با قائم بیعت می‌کنند و در میان آنان نجیبان اهل مصر و ابدال اهل شام و اخیار اهل عراق وجود دارند و خداوند آنان را به اندازه‌ای که بخواهد، خواهد رساند.

ای کاش قفقاری پیش از داستان‌سرایی درباره دشمنی فارسی‌زبانان با عرب‌زبانان، اندکی به منابع اهل سنت مراجعه می‌کرد تا عجولانه این احادیث را ساخته و پرداخته شیعیان فارسی‌زبان نمی‌خواند.

محمد بن سوید می گوید:

من و فطر بن خلیفه بر امام صادق وارد شدیم. آن حضرت برای ما خرما آورد و ما از آن میل کردیم و حضرت با دست خود از آن به فطر می داد. آن گاه فرمود: «آن چه از ابی طفیل - رحمت خدا بر او باد - درباره ابدال برای من حدیث کردی چه بود؟» فطر عرض کرد: از ابوظیفیل شنیدم که امیرالمؤمنین فرمود: «الأبدال من الشام و النجباء من أهل الكوفة یجمعهم الله لشر یوم لعدونا؛ ابدال از شام و نجبا از کوفه اند. خداوند آنها را برای بدترین روز دشمنان ما گرد خواهد آورد.» پس امام صادق فرمودند: «رحمک الله بنا یبدأ البلاء ثم بکم و بنا یبدأ الرخاء ثم بکم رحم الله من حببنا إلی الناس و لم یکرهنا إلیهم؛<sup>۷۴</sup> خداوند شما را رحمت کند! بلا نخست بر ما وارد می شود، سپس بر شما، و آسانی ابتدا به ما رو می آورد و سپس به شما. خدای رحمت کند کسی را که ما را محبوب مردم قرار دهد و مبعوض آنها نگرداند!»

پیامبر اکرم در وصف اهل یمن می فرمایند:

قوم رقیقة قلوبهم راسخ إیمانهم و منهم المنصور یخرج فی سبعین ألفاً یتصر خلفی و خلف وصیتی؛<sup>۷۵</sup> مردم سرزمین یمن قلب های رقیق و ایمان های استوار دارند. منصور که با هفتاد هزار نفر قیام می کند و جانشین من و جانشین وصی مرا یاری می دهد از آنهاست.

آن چه گذشت، پاره ای از روایاتی است که دانش مندان بزرگ شیعه هم چون فضل بن شاذان، شیخ مفید، شیخ طوسی و شیخ نعمانی آن را در کتاب های خود ثبت کرده اند؛ روایاتی که از حضور عرب در جمع یاران امام مهدی و بلکه در جمع ۳۱۳ یار ویژه آن حضرت که وزیران و امیرانند، گزارش می دهد. ای کاش قفاری متعصبانه و جانب دارانه به گزینش روایات نمی پرداخت و در کنار احادیثی که ذکر می کرد، دست کم به یک نمونه از این احادیث نیز اشاره می کرد.

درباره روایات مورد اشاره قفاری باید گفت: محققان نیک می دانند طبق ضوابط علمی، با توجه به کثرت روایاتی که از حضور عرب در جمع یاران و همراهان امام مهدی سخن

می گویند، تنها حدیثی که بر حاضر نبودن حتی یک نفر از عرب در جمع سپاهیان حضرت دلالت دارد، به دلیل تعارض با مجموعه ای از احادیث، معتبر نیست. اگر روایات دیگر از درگیری، شدت و صلابت امام مهدی با نژاد عرب سخن می گوید، منظور تمام اعراب نیست؛ بلکه اعرابی است که پس از آشکار شدن حقیقت، معاندانه و مغرضانه آن را انکار کنند و در برابر خواسته های الهی آن حضرت، سر تسلیم فرود نیاورند و در امر حکومت جهانی عدالت محور و فضیلت گستر حضرت اخلاص ایجاد نمایند، هم چنان که امام صادق می فرماید:

ویل لطفاعة العرب من أمر قد اقترب؛<sup>۷۶</sup>

وای بر طغیان گران عرب از امری که نزدیک شده است!

البته روشن است که با وجود این معیار، میان اعراب و غیر اعراب تفاوتی وجود نخواهد داشت و هر کس بخواید طغیان گری کند و سد مسیر حرکت آن حضرت گردد، چه عرب باشد و چه عجم، با عکس العمل شدید آن حضرت مواجه خواهد شد و هر کس، چه عرب و چه عجم، به ندای خدای اش پاسخ مثبت دهد، حضرت صمیمانه از او استقبال خواهد کرد. به همین دلیل، تعدادی دیگر از روایات، در کنار جنگ امام مهدی با اعراب، از جنگ آن حضرت با فارس نیز سخن گفته اند. امام صادق در این باره فرمودند:

ثلاث عشرة مدینة و طائفة یحارب القائم أهلها و یحاربونه أهل مکه و أهل المدینة و أهل الشام و بنوأمیة و أهل البصرة و أهل دست میسان و الأکراد و الأعراب و ضبة و غنی و باهله و أزد و أهل الری؛<sup>۷۷</sup>

سیزده شهر و طایفه با قائم می جنگند و قائم نیز با آنها می جنگد: اهل مکه، اهل مدینه، اهل شام، بنی امیه، اهل بصره، اهل دست میسان، کردها، اعراب، ضبة، غنی، باهل، ازد و اهل ری.

بنابراین حدیث نژاد و زبان تعیین کننده نوع رفتار امام مهدی نیست، بلکه عکس العمل انسان ها در برابر دعوت ها و روشن گری های آن حضرت مهم و تأثیر گذار است.

## شبهه دهم

قفاری پس از بیان روایاتی که به قتل اعراب توسط امام مهدی می‌پردازند، می‌نویسد:

و روایات شیعه، قبیله پیامبر خدا قریش را که برگزیدگان اصحاب آن حضرت متعلق به آن هستند، به صورت خاص ذکر کرده است که توسط امام مهدی مشمول عملیات قتل قرار می‌گیرند. در *ارشاد مفید* از عبدالله بن مغیره از اباعبدالله چنین روایت شده است: «چون قائم خاندان محمد قیام کند، پانصد نفر از قریش را به پا داشته، گردن می‌زند. سپس پانصد نفر دیگر را و شش‌بار این کار را تکرار می‌کند. عبدالله بن مغیره می‌گوید: عرض کردم آیا تعدادشان این اندازه می‌شود؟ حضرت فرمودند: بله از آنها و از دوستانشان»<sup>۷۸</sup>

## نقد و بررسی

نه تنها عالمان شیعه، بلکه دانش‌مندان بزرگ اهل سنت روایات مورد نظر قفاری را نیز آورده‌اند. برای نمونه، ابن حماد، استاد بخاری از امام علی چنین حدیث می‌کند:

يَفْرَجُ اللَّهُ الْفِتْنَةَ بِرَجُلٍ مِّنَّا يَسُومُهُمْ خَسْفًا لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السِّيفَ يَضَعُ السِّيفَ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ هَرَجًا حَتَّى يَقُولُوا وَ اللَّهِ مَا هَذَا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ لَوْ كَانَ مِنْ وَلَدِهَا لَرَحِمْنَا يَغْرِيهِ اللَّهُ بَنِي الْعَبَّاسِ وَ بَنِي أُمِّيَّةٍ؛<sup>۷۹</sup>

خداوند فتنه‌ها را توسط مردی از ما برطرف می‌سازد. او آنها را خوار و ذلیل می‌کند و با آنها جز با زبان شمشیر سخن نمی‌گوید. او شمشیر را هشت ماه بر دوش حمایل کرده، بسیار می‌کشد تا این‌که می‌گویند: به خدا سوگند این از فرزندان فاطمه نیست! اگر از فرزندان فاطمه بود، بر ما رحم می‌کرد. خداوند او را بر بنی‌عباس و بنی‌امیه مسلط می‌گرداند.

افزون بر ابن حماد، سیوطی<sup>۸۰</sup> و متقی هندی<sup>۸۱</sup> این حدیث را روایت کرده‌اند.

ابن ابی‌الحدید معتزلی نیز از امام علی چنین روایت می‌کند:

فَانظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَإِن لَبِدُوا فَالْبِدْوَا وَإِن اسْتَنْصَرُواكُمْ فَانصُرُوهُمْ فَلْيَفْرَجَنَّ اللَّهُ الْفِتْنَةَ بِرَجُلٍ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةَ الْإِمَاءِ لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السِّيفَ هَرَجًا هَرَجًا مَوْضِعًا عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ حَتَّى يَقُولَ قَرِيشَ لَوْ كَانَ هَذَا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ لَرَحِمْنَا يَغْرِيهِ اللَّهُ بَنِي أُمِّيَّةٍ حَتَّى يُجْعَلَهُمْ حَطَامًا وَ رِفَاتًا مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقَفُوا أُخْذُوا وَ قَتِلُوا تَقْتِيلًا سَنَّهُ اللَّهُ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِ وَ لَنْ تَجِدَ لِسَنَةَ اللَّهِ تَبْدِيلًا؛<sup>۸۲</sup>

به خاندان پیامبرتان نگاه کنید؛ اگر اقدامی نکردند، شما نیز دست نگه دارید و اگر از شما یاری خواستند، یاری‌شان نمایید. بی‌تردید، خداوند فتنه را توسط مردی از ما اهل‌بیت برطرف خواهد ساخت. پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان

نژاد و زبان تعیین کننده نوع رفتار امام مهدی نیست، بلکه عکس‌العمل انسان‌ها در برابر دعوت‌ها و روشن‌گری‌های آن حضرت مهم و تأثیرگذار است.

لها لا نكفّ عنهم حتّى يرضى الله؛<sup>۸۵</sup>

پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان باد! [او] آنها را خوار می‌سازد و جام شرنگ به آنها می‌نوشاند و به آنان جز شمشیر مرگ آفرین نخواهد داد. در این هنگام فاجران قریش آرزو می‌کنند که ای کاش دنیا و آنچه در آن است، از ایشان بود و آن را می‌دادند تا گناهانشان بخشوده شود، ولی ما از آنها دست برنخواهیم داشت تا خداوند راضی شود.

و امام باقر فرمودند:

... يسير إلى المدينة فيسير الناس حتّى يرضى الله عزّ وجلّ فيقتل ألفاً و خمس مئة قریشاً ليس فيهم إلاّ فرخ زبّية؛<sup>۸۶</sup>

... سپس به سمت مدینه حرکت می‌کند و مردم نیز او را همراهی می‌کنند تا این که خدای بلندمرتبه راضی شود. پس او ۱۵۰۰ قریشی را می‌کشد که همگی زنازاده‌اند.

آن حضرت در حدیث دیگری می‌فرماید:

إذا قام القائم و بعث إلى بني أمية بالشام فهربوا إلى الروم فيقول لهم الروم لا ندخلنكم حتّى تنتصروا فيعلقون في أعناقهم الصلبان فيدخلونهم فإذا نزل بحضرتهم أصحاب القائم طلبوا الأمان و الصلح فيقول أصحاب القائم لانفعل حتّى تدفعوا إلينا من قبلكم ممّا قال فيدفعونهم إليهم فذلك قوله: لا ترْكُضُوا وَاَرْجِعُوا إِلَى مَا أْتَرَفْتُمْ فِيهِ وَّمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ قَالَ: يسألهم عن الكنوز و هو أعلم بها قال فيقولون يا ولينا ان كنا ظالمين فما زالت تلك دعواهم حتى جعلناهم حصيداً خامدين بالسيف؛<sup>۸۷</sup>

چون قائم قیام کرد و گروهی را به جهت بنی‌امیه به شام فرستاد، بنی‌امیه به روم می‌گریزند. رومیان به آنها می‌گویند: «به شما اجازه ورود نمی‌دهیم مگر این که به آیین نصرانیت بگروید» و آنها صلیب بر گردن‌هایشان می‌آویزند و وارد روم می‌شوند. چون رومیان با اصحاب قائم مواجه می‌شوند، درخواست امان و صلح می‌کنند. اصحاب قائم می‌گویند مشروط به این که کسانی را از

باد! او شمشیر را هشت ماه بر دوش گذاشته، از آنها بسیار بسیار می‌کشد تا این که قریش می‌گوید: اگر این از فرزندان فاطمه بود، بر ما رحم می‌ورزید. خداوند او را بر بنی‌امیه مسلط می‌کند تا آنها را خرد و شکسته نماید. از رحمت خدا دور گردیده و هرکجا یافت شوند، گرفته و سخت کشته خواهند شد. درباره کسانی که پیش‌تر بوده‌اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

ابن ابی‌الحدید پس از نقل این روایت می‌نویسد:

این خطبه مستفیض و متداول است و گروهی از سیره‌نویسان آن را نقل کرده‌اند.

دوم، اگرچه پاره‌ای از روایات بر کشته شدن تعدادی از قریش توسط امام مهدی دلالت دارند، احادیث دیگر این مسئله را توضیح داده‌اند که این کشتن‌ها و کشته شدن‌ها به مؤمنان و صالحان قریش مربوط نیست، بلکه مخصوص فاجران، زنازادگان و مرتدان قریش است. شاید این تفکر عصر جاهلیت که انتسابات قومی و قبیله‌ای معیار ارزش و فضیلت به شمار می‌آید، در نهان‌خانه ذهن قفاری لانه کرده و همین، اعتراض ایشان به احادیث مورد نظر را برانگیخته که چرا قریش با وجود انتسابی که به پیامبر اکرم دارد، باید مجازات شود. اما ایشان باید بدانند آیاتی ه م چون تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ<sup>۸۳</sup> که آشکارا عمومی پیامبر اکرم را نفرین می‌کند، این تفکر جاهلی را منسوخ کرد و آن را به زباله‌دان تاریخ سپرد. براساس آموزه‌های دین اسلام، انتسابات قومی و قبیله‌ای مایه امتیاز نیست و تنها تقوا به آدمی عزت و کرامت می‌بخشد: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ<sup>۸۴</sup>.

پاره‌ای از احادیث که به کشته شدن برخی از قریش توسط امام مهدی اشاره دارند، بدین قرارند:

امام علی فرمودند:

بأبي ابن خيرة الإمام يسومهم خسفاً و يسقيهم بكأس مصبرة و لا يعطيهم إلاّ السيف هرجاً فعند ذلك تتمّتي فجرة قریش لو أنّ لها مفاداة من الدنيا و ما فيها ليغفر

ما که نزد شما می‌نمایند به ما برگردانید و آنها چنین می‌کنند و این همان کلام خداوند است که می‌فرماید: «مگریزید و به سوی آن‌چه در آن متنعّم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید! باشد که مورد پرسش قرار گیرید.» قائم از آنها درباره گنج‌ها پرسش می‌کند، در حالی که او به آن داناتر است. پس آنها می‌گویند: «ای وای بر ما که ما واقعاً ستم‌گر بودیم! سخنشان پیوسته همین بود تا آنان را درو شده بی‌جان گردانیدیم» با شمشیر.

این روایات تصریح کرده‌اند که فاجران، زنازادگان و مرتدان از قریش، مشمول شدت و صلابت مهدوی قرار می‌گیرند و حاشا که آن امام معصوم متعرض افراد بی‌گناه شود.

### شبهه یازدهم

نویسنده در ادامه می‌گوید:

روایات آنها بیت پاک نبوی را هم فروگذار نکرده، مصیبتی از مصائب منتظرشان دامن آن را هم می‌گیرد؛ زیرا آنها گمان می‌کنند ام‌المؤمنین عایشه صدیقه و دختر صدیق و حبیب پیامبر خدا قبل از روز قیامت از قبرش بیرون آورده می‌شود؛ زیرا او، طبق افترای شیعه، از عهد رسول خدا مستحق حد بوده است، ولی آن حضرت از اجرای آن خودداری کرده‌اند. در حالی که پیامبر خدا می‌فرماید: «به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را قطع می‌کنم.» پس چگونه آن حضرت بر عایشه ترحم کرد، با این که خداوند می‌فرماید **وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ**. پس آن حضرت بر عایشه حد را جاری نساخت، ولی قائمشان، آن‌چنان که شیعه می‌پندارد، در عصر پنداری رجعت، آن‌چه را برترین خلیفه‌ها از انجامش عاجز بود، اجرا خواهد کرد و این یعنی قائم از خاتم پیامبران، کامل‌تر و در اجرای دین خدا از کسی که به منزله اسوه عالمیان فرستاده شده، توان‌مندتر است. آن‌چه گفته شد به صراحت در روایاتشان وجود دارد. ابن‌بابویه بزرگ آنها، از ابوبصیر روایت می‌کند که اباعبدالله در تفسیر آیه **هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** فرمود: «به خدا سوگند تاویل این آیه هنوز نیامده است و نخواهد آمد تا این که قائم خروج کند.» یعنی قائم مجری چیزی است که تمام انبیا از اجرای آن ناتوان بودند. این مطلبی است که برخی از رهبران معاصر، به خیال آنها بزرگشان، به آن تصریح کرده و هم‌چنان که خواهد آمد، دنیای اسلام آن را محکوم نمود. اعتقاد یاد شده از این باور سرچشمه می‌گیرد که آنها گمان می‌کنند، دانش قائم چندین برابر از دانش انبیا بیشتر است تا جایی که در **بحارالانوار** و غیر آن چنین روایت شده است: «ابان از اباعبدالله چنین حدیث می‌کند: دانش ۲۷ بخش است و تمام

اگرچه پاره‌ای از روایات بر کشته شدن تعدادی از قریش توسط امام مهدی دلالت دارند، احادیث دیگر این مسئله را توضیح داده‌اند که این کشتن‌ها و کشته شدن‌ها به مؤمنان و صالحان قریش مربوط نیست،

به خود گرفت. جصاص، قرطبی و باقلانی<sup>۹۱</sup> را از معتقدان به این دیدگاه می‌توان شمرد. جصاص در این باره می‌نویسد:

این کلام خداوند «لیظهره علی الدین کله» از دلایل نبوت است؛ زیرا خداوند از این واقعیت زمانی خبر داد که مسلمانان اندک، ضعیف، ترسان و مقهور بودند. ولی در عین حال این وعده به وقوع پیوست؛ زیرا در آن زمان یهودیت، نصرانیت، مجوسیت، صابئه، بت پرستان سند و غیر آن وجود داشتند، ولی از آنها امتی باقی نماند، مگر این که مسلمانان بر آنها پیروزی یافتند و آنها را ذلیل کردند و بر تمام یا برخی از سرزمین‌هایشان غلبه یافتند و به مناطق دوردست کوچشان دادند و این تحقق عملی آیه شریفه‌ای است که خداوند در آن، به پیامبرش وعده داده که او را بر تمام ادیان غلبه دهد و می‌دانیم که جز خداوند بلندمرتبه از غیب آگاه نیست و او جز پیامبرانش را از غیب آگاه نمی‌سازد. پس این دلیل روشنی بر صحت نبوت محمد است.

اگر سؤال شود چگونه این، غلبه پیامبر خدا بر تمامی ادیان است، با این که غلبه مورد نظر پس از رحلت آن بزرگوار اتفاق افتاد، پاسخ این است که خداوند به پیامبرش وعده داد که دینش را بر ادیان دیگر غلبه دهد [نه رسولش را] چراکه فرمود: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ يَعْنِي دِينَ الْحَقِّ بِرَمِي غَرْدَدِ نَه رَسُولٍ [افزون بر این که اگر مراد پیروز کردن رسول باشد، باز هم درست است؛ زیرا وقتی خداوند دینش و مؤمنان به آن را بر دیگر ادیان غلبه بخشید، جایز است که گفته شود پیامبرش را غالب کرد؛ هم‌چنان که اگر لشکری سرزمینی را بدون جنگ فتح کند، می‌توان گفت: خلیفه آن سرزمین را فتح کرد، گرچه خود او در جنگ حاضر نباشد؛ زیرا لشکر به دستور او چنین کرده است.<sup>۹۲</sup>

قرطبی نیز در این باره می‌نویسد:

از خبرهای غیبی که جز از طریق وحی نمی‌توان از آن

آنچه پیامبران آورده‌اند، دو بخش از آن است. پس مردم تا امروز جز دو بخش دانش را فرا نگرفته‌اند و چون قائم ما قیام کند ۲۵ بخش دیگر آن را بیرون خواهد آورد و میان مردم منتشر خواهد کرد و دو بخش دیگر را به آن ضمیمه خواهد ساخت و تمام ۲۷ قسمت را میان مردم منتشر خواهد کرد.<sup>۸۸</sup>

اشکال یاد شده را این چنین می‌توان خلاصه کرد: به باور شیعیان، رسول گرامی اسلام به اجرای برخی از اهداف خود موفق نشد و امام مهدی به این اهداف، جامه عمل خواهد پوشاند. برای نمونه، پیامبر اکرم نتوانست بر عایشه حد خدا را جاری سازد، ولی امام مهدی این کار را می‌کند و یا پیامبر نتوانست دینش را بر تمام ادیان غالب سازد، ولی امام مهدی چنین خواهد کرد. اعتقاد به کامل‌تر و برتر بودن امام مهدی از پیامبر گرامی اسلام لازمه چنین باوری است.

## نقد و بررسی

این اعتقاد که پیامبر اکرم به اجرای پاره‌ای از اهداف خود موفق نشدند و اهداف آن حضرت پس از رحلت حضرتش، توسط شخصیت‌های دیگری شکل واقعیت به خود خواهد گرفت، از مختصات شیعه نیست و در میان دانش‌مندان اهل سنت نیز وجود دارد. اگر چنین باوری، اعتقاد به کامل‌تر بودن آن شخصیت‌ها از پیامبر اکرم را معنا دهد، این اشکال به عالمان اهل سنت نیز وارد است و پاسخ آنان به این اشکال پاسخ ما نیز خواهد بود. برای نمونه، بسیاری از مفسران اهل سنت در تفسیر آیه هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ<sup>۸۹</sup> که قفاری بدان اشاره دارد، دیدگاهی شبیه دیدگاه دانش‌مندان شیعی ارائه کرده‌اند.

درباره زمان تحقق وعده‌ای که در این آیه وجود دارد، یعنی غلبه اسلام بر تمام ادیان، مفسران اهل سنت سه دیدگاه مختلف ارائه کرده‌اند:

۱. وعده یاد شده در زمان حیات رسول گرامی اسلام تحقق یافت. محمد بن ادریس شافعی را از طرفداران این نظریه می‌توان برشمرد.<sup>۹۰</sup>
۲. وعده مورد نظر پس از رحلت پیامبر اکرم شکل واقعیت

اطلاع یافت، وعده‌ای است که خداوند به پیامبرش داد که دینش را بر تمام ادیان غالب می‌گرداند: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ و خداوند این وعده را عملی ساخت. ابوبکر هنگامی که سپاهیان را گسیل می‌داشت، به آنها این وعده خداوند را گوش زد می‌کرد تا به پیروزی اطمینان و به ظفر یقین داشته باشند و عمر نیز چنین می‌کرد؛ پس همواره پیروزی از شرق و غرب و خشکی و دریا فرود می‌آمد.<sup>۹۳</sup>

۳. وعده غلبه اسلام بر تمام ادیان در آخرالزمان، توسط حضرت عیسی و یا امام مهدی عملی خواهد شد. مفسرانی هم‌چون ابن عباس، مجاهد، سدی، ابن ابی‌حاتم رازی، سمرقندی، سمعانی، آلوسی و ابن جریر طبری<sup>۹۴</sup> چنین دیدگاهی دارند. ابوليث سمرقندی در تفسیر آیه مورد نظر می‌نویسد:

... و ابن عباس گفته است: «ليظهره على الدين كله» یعنی پس از نزول عیسی کسی باقی نمی‌ماند، مگر این که به دین اسلام می‌گردد.<sup>۹۵</sup>

ابن ابی‌حاتم رازی می‌نویسد:

وجه سوم در تفسیر این آیه، این است که روایت کرد مرا علی بن حسین از مقدمی از معمر از لیث که مجاهد در تفسیر «ليظهره على الدين كله» گفت: این نخواهد بود مگر این که هیچ یهودی و نصرانی و صاحب دینی جز دین اسلام باقی نماند و گوسفند از گرگ، گاو از شیر، انسان از مار، در امان باشد و موشی انبان وجود و تا این که جزیه برداشته شود؛ صلیب شکسته گردد و خوک کشته شود و این معنای «ليظهره على الدين كله» است.<sup>۹۶</sup>

سمعانی نیز در تفسیر آیه مورد نظر چنین می‌نویسد:

مفسران گفته‌اند: این هنگام نزول عیسی بن مریم رخ می‌دهد و کسی در زمین باقی نمی‌ماند، مگر این که مسلمان می‌شود.<sup>۹۷</sup>

آلوسی نیز پس از طرح دو احتمال درباره مرجع ضمیر «ليظهره» (رسول و دین الحق) می‌نویسد:

اکثر مفسران احتمال دوم را پذیرفته‌اند و گفته‌اند: این غلبه هنگام نزول عیسی رخ خواهد داد و در آن زمان دین دیگری به جز دین اسلام باقی نخواهد ماند.<sup>۹۸</sup>

ابن جوزی پس از طرح احتمال رجوع ضمیر «ليظهره» به «دین الحق» می‌نویسد:

طبق این احتمال در تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد: اول این که خداوند اسلام را بر دیگر ادیان غلبه دهد. اما در چه زمانی؟ در این باره دو دیدگاه وجود دارد: ۱. این هنگام نزول عیسی است که تمام انسان‌ها از او پیروی می‌کنند و تمام ملت‌ها به یک ملت مبدل می‌شوند و همگی به اسلام می‌گروند یا جزیه می‌دهند.

این اعتقاد که پیامبر اکرم به اجرای پاره‌ای از اهداف خود موفق نشدند و اهداف آن حضرت پس از رحلت حضرتش، توسط شخصیت‌های دیگری شکل واقعیت به خود خواهد گرفت، از مختصات شیعه نیست

این نظر ابوهریره و ضحاک، است. ۲. این وعده هنگام خروج مهدی عملی خواهد شد. سدی این نظر را اختیار کرده است.<sup>۹۹</sup>

از آن چه گذشت، روشن شد که به اعتقاد بسیاری از مفسران اهل سنت، وعده‌ای که در آیه شریفه *هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ* به پیامبر داده شد، در زمان آن حضرت عملی نشده است. از میان این بسیار، اکثر بر این عقیده‌اند که وعده یاد شده در آخرالزمان و در عصر حضرت عیسی تحقق خواهد یافت<sup>۱۰۰</sup> و این دیدگاه به هر دو صورت آن با دیدگاه شیعه در اصل این که این مهم توسط شخصیت یا شخصیت‌هایی غیر از پیامبر اکرم عملی خواهد شد، اشتراک دارد. اگر لازمه این دیدگاه نقص در وجود مقدس پیامبر اکرم و کامل و برتر بودن شخصیت مجریان این وعده الهی از شخصیت پیامبر اکرم باشد، اهل سنت نیز به این اشکال مبتلا هستند. با وجود این، تنها دیدگاه شیعه را منعکس کردن و به آن خرده گرفتن و چشم از دیدگاه مشابه اهل سنت بستن، جز خروج از مسیر انصاف در داوری چیز دیگری نیست. و ای کاش قفاری اندکی از آن همه وقتی را که صرف خرده گرفتن بر دیدگاه دانش‌مندان شیعی کرده، به مطالعه منابع اهل سنت اختصاص می‌داد! و اگر چنین می‌کرد، نه عرض خود می‌برد و نه زحمت ما می‌داشت.

گذشته از پاسخ نقضی یاد شده، پاسخ حلی این اشکال چنین خواهد بود که برقرار کردن تلازم میان تحقق وعده غلبه اسلام بر دیگر ادیان در عصر ظهور امام مهدی و کامل تر بودن آن حضرت از پیامبر گرامی اسلام بی‌اساس و بی‌مبنای منطقی است؛ زیرا گاهی شخصیت‌هایی بلندمرتبه، ایده‌هایی بزرگ ابداع می‌کنند و زمینه‌ها و بسترهای آن را تا حد ممکن فراهم می‌نمایند اما ایجاد تمامی شرایط لازم برای تحقق آن ایده نیازمند گذر زمان است تا جوامع انسانی در کشاکش حوادث و روی داده‌های تلخ و شیرین ارتقا یابند و انسان‌ها به بلوغ و رشد مطلوب برسند و پس از فراهم شدن زمینه‌های لازم، شخصیت بزرگ دیگری که به عظمت ابداع کننده آن ایده نیست، مدیریت جامعه را به عهده می‌گیرد و جامعه را به سوی آرمان مورد نظر

هدایت می‌کند. پس این گونه نیست که همیشه شخصیت‌های بلندمرتبه، به اجرای تمامی اهداف خود موفق شوند. این واقعیت را نباید فراموش کرد که لزوماً همواره وضعیت مطلوب برای رادمردان الهی مهیا نبوده و گاه بخش وسیعی از عواملی که برای تحقق یک ایده لازم می‌آید، از محدوده قدرت آنها خارج بوده است. از این رو، عملی نشدن پاره‌ای از آرمان‌های مردان بزرگ را نمی‌توان دلیل نقص آنان گرفت و از آن سو، عملی شدن آن آرمان‌ها توسط دیگران را به معنای کامل تر بودن آن دیگران نمی‌توان پنداشت. برای نمونه، همه دانش‌مندان اهل سنت، به جز انگشت‌شماری، بر این عقیده‌اند که مهدی در آخرالزمان خروج خواهد کرد و جهان را پس از آن که از ظلم و ستم آکنده شده، از عدل و داد سرشار خواهد کرد. بی‌گمان، گسترش عدالت در سرتاسر گیتی از آرمان‌هایی است که تمامی انبیا و از جمله رسول گرامی اسلام آن را تعقیب کرده‌اند و در مسیر تحقق آن به اندازه توان کوشیده‌اند، ولی به دلیل فقدان زمینه‌های لازم به این مهم دست نیافته‌اند. حال آیا می‌توان با استناد به این باور، اعتقاد برتری مهدی موعود بر پیامبر اکرم را به اهل سنت نسبت داد؟

گسترش قلمرو سرزمین‌های اسلامی نمونه دیگر در عصر خلفاست که اهل سنت برای فرار از بدعت و غیرمشروع بودن اقدام خلفا باید آن را از آرمان‌های پیامبر اکرم بدانند؛ آرمانی که آن حضرت فرصت عملی ساختن آن را پیدا نکرد و توسط خلفا شکل واقعیت به خود گرفت. حال آیا با استناد به این مطلب می‌توان چنین وانمود کرد که به باور اهل سنت، خلفا برتر و کامل تر از رسول خدا هستند؛ زیرا آن چه را پیامبر نتوانست انجام دهد، عملی ساختند. بی‌تردید پاسخ منفی است. بنابراین، چیره شدن دین اسلام به دست امام مهدی بر همه ادیان و اجرای همه حدود الهی و...، به رغم این که پیامبر اکرم به اجرای آنها موفق نشدند، برتری امام مهدی را نشان نمی‌دهد.

درباره حدیث «العلم سبعة وعشرون حرفاً...» باید گفت که این روایت، به دو صورت متفاوت معنا می‌شود: اول این که همه دانش انبیا، دو قسمت از ۲۷ قسمت مجموعه دانش بوده و دوم این که تمام دانش انبیا برای بشر، دو بخش از ۲۷ بخش



دانش بوده است. بنابر معنای دوم، حدیث مورد نظر در صدد بیان میزان دانش انبیا نیست و همچنان که در این باره چیزی را ثابت نمی‌کند، چیزی را هم نفی نمی‌سازد، بلکه تنها ناظر به این است که انبیا دو قسمت از ۲۷ قسمت دانش را برای بشر به ارمغان آوردند. بنابراین، ممکن است انبیا مجموعه دانش‌ها را در اختیار داشته باشند، اما به دلیل فقدان بلوغ فکری بشر، تنها به عرضه اندکی از آن بسنده کرده باشند. وجود جمله «فجمع ما جائت به الرسل» احتمال دوم را تأیید می‌کند. این جمله نشان می‌دهد که آن‌چه انبیا آورده‌اند و به بشر عرضه کرده‌اند، دو بخش از آن است، نه آن‌چه انبیا می‌دانسته‌اند. جمله بعد یعنی «فلم يعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین» قرینه مناسبی است که نشان می‌دهد جمله قبل در مقام بیان میزان دانش انبیا نیست، بلکه علمی را بیان می‌کند که انبیا بر بشر عرضه نموده‌اند. یعنی چون انبیا دو قسمت از ۲۷ قسمت علم را برای بشر به ارمغان آورده‌اند، پس مردم از غیر این دو قسمت آگاهی نداشته‌اند. دست‌کم احتمال دوم نیز در معنای حدیث می‌رود. بنابراین، خرده‌گیری قفاری نسنجیده است.

این واقعیت را نباید فراموش کرد که لزوماً همواره وضعیت مطلوب برای رادمردان الهی مهیا نبوده و گاه بخش وسیعی از عواملی که برای تحقق یک ایده لازم می‌آید، از محدوده قدرت آنها خارج بوده است. از این‌رو، عملی نشدن پاره‌ای از آرمان‌های مردان بزرگ را نمی‌توان دلیل نقص آنان گرفت

\* کارشناس ارشد الهیات و معارف خارج فقه و اصول، عضو هیئت علمی پژوهشکده مهدویت

۱. اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷۱.

۳. ج ۳، ص ۵۰۳.

۴. ج ۲، ص ۱۱.

۵. ج ۱، ص ۸۷.

۶. ج ۹، ص ۳۳.

۷. ج ۷، ص ۲۵.

۸. ج ۱، ص ۴۷۱.

۹. محقق بحرانی، حدائق الناظرة، ج ۱۲، ص ۶.

۱۰. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۱۳.

۱۱. خصال، ص ۱۶۹.

۱۲. ص ۱۷۰.

۱۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹.

۱۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۸۶.

۱۵. ص ۱۶۳.

۱۶. ج ۸، ص ۲۱۱.

۱۷. شرح مسلم، ج ۱۱، ص ۱۹۱.

۱۸. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۰.

۱۹. شرح مسلم، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲۰. فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۴۸.

۲۱. اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۱.

۲۲. ج ۲، ص ۳۱۰.

۲۳. ج ۵۲، ص ۳۸۱.

۲۴. اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۱.

۲۵. الفتن، ص ۲۲۰.

۲۶. تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۱۶۲.

۲۷. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۶۶.

۲۸. مواقف، ج ۳، ص ۶۲۷.

۲۹. شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۹۷.

۳۰. همان، ص ۲۰۲.

۳۱. سوره مائده، آیه ۴۷.

۳۲. سوره مائده، آیه ۶۸.

۳۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳۴. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷.

۳۵. تفسیر ابنی السعود، ج ۳، ص ۴۳.

۳۶. تفسیر آلوسی، ج ۶، ص ۱۵۰.

۳۷. اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۱.

۳۸. سوره مائده، آیه ۴۷.

۳۹. سوره مائده، آیات ۴۱-۴۶.

۴۰. دقائق التفسیر، ج ۲، ص ۵۱-۵۲.

۴۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۴۲. المصنّف، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

۴۳. الفتن، ص ۲۲۱.

۴۴. اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۲.

۴۵. نهج البلاغه، ص ۲۱.

۴۶. اصول کافّی، ج ۸، ص ۳۹۶.

۴۷. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۷.

۴۸. نعمانی، الغیبه، ص ۲۴۵.

۴۹. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۳.

۵۰. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹.

۵۱. افزون بر حدیث مورد نظر جناب آقای صدر، در حدیث معتبر دیگری که کشی آن را در رجال خود آورده است تعبیر «كما أنزل الله علی محمد» آمده است بنابراین اگر روایاتی از تفاوت قرآن امام مهدی با قرآن موجود سخن می گویند از نظر سند معتبر باشند، به اعتماد این حدیث معتبر و مرسله جابر، تفاوت را ناظر به شیوه ترتیب آیات و سور می توان دانست، یعنی قرآن امام مهدی بدون این که کلمه ای از قرآن بکاهد یا بیفزاید، به ترتیب نزول تدوین خواهد شد. در پاسخ این سؤال که چنین تغییری مخالف فرمان پیامبر اکرم مبنی بر چینش قرآن به شکل کنونی است، می توان گفت که اقدام امام مهدی به تغییر ترتیب آیات و سوره های قرآن، خود بهترین دلیل بر این است که فرمان رسول خدا به پیش از عصر ظهور مربوط بوده است. امام صادق در پرتو حدیثی مفصل می فرماید:

و لو قام قائمنا و تکلم متکلمنا ثم استأنف بکم تعلیم القرآن و شرایع الدین و الأحکام و الفرائض كما أنزل الله علی محمد لأنکر أهل البصائر فیکم ذلك اليوم إنکاراً شديداً. (اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۵۰)

۵۲. محمد صدر، تاریخ ما بعد الظهور، ص ۴۵۱-۴۵۳.

۵۳. اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۳.

۵۴. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۶.

۵۵. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۷.

۵۶. مسند، ص ۱۲۹.

۵۷. حلی، سیرة الحلیة، ج ۱، ص ۲۸۸.

۵۸. البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۸۹.

۵۹. المبسوط، ج ۴، ص ۱۱.

۶۰. اصول کافّی، ج ۴، ص ۲۰۹.

۶۱. خصال، ص ۵۴۳.

۶۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۷۳.

۶۳. همان، ص ۴۷۵.

۶۴. اصول کافّی، ج ۳، ص ۴۹۲.

۶۵. اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۵.

۶۶. تاریخ کبیر، ج ۴، ص ۳۴۵.

۶۷. احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۳۱۲.

۶۸. ابن ابی شیبہ، المصنّف، ج ۷، ص ۵۹۳.

۶۹. مسند احمد، ج ۲، ص ۴۲۰.

۷۰. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۶۳؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۹۱.

۷۱. طبری، دلائل الامامة، ص ۴۶۹.

۷۲. الاختصاص، ص ۲۰۸.

۷۳. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۷۶.

۷۴. شیخ مفید، امالی، ص ۳۰.

۷۵. نعمانی، الغیبه، باب ۲، ص ۵۸، روایت اول.

۷۶. اصول کافّی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۷۷. نعمانی، الغیبه، ص ۳۰۹.

۷۸. اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۶.

۷۹. الفتن، ص ۲۱۶.

۸۰. عرف الواردی.

۸۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۹.

۸۲. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۵۸.

۸۳. سوره مسد، آیه ۱.

۸۴. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۸۵. نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۴.

۸۶. دلائل الامامة، ص ۴۵۵.

۸۷. اصول کافّی، ج ۸، ص ۵۲.

۸۸. اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۹.

۸۹. سوره توبه، آیه ۳۳.

۹۰. احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۹.

۹۱. باقلانی، احکام القرآن، ص ۳۳.

۹۲. جصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۵۹۱.

۹۳. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۷۴.

۹۴. جامع البیان، ج ۲۶، ص ۱۴۱.

۹۵. تفسیر سمرقندی، ج ۲، ص ۵۴.

۹۶. تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۶، ص ۱۷۸۶.

۹۷. تفسیر سمعانی، ج ۲، ص ۳۰۴.

۹۸. تفسیر آلوسی، ج ۱۰، ص ۸۶.

۹۹. زاد المسیر، ج ۳، ص ۲۹۰.